

# هدف‌ها و شیوه‌های داستان‌پردازی قرآن

محمدرضا سنگری  
دکترای زبان و ادبیات فارسی

داستان‌پردازی و داستان‌سرایی در ادبیات و فرهنگ جوامع، سهمی بزرگ و نقشی شگرف ایفا کرده‌است و سخنی گزاف نیست اگر بگوییم، اصلی‌ترین بخش از پیکره ادبیات جوامع دیروز و امروز را همین عنصر ارجمند و مؤثر تشکیل می‌دهد.

داستان برای کودکان، پلی برای ورود به جهان ناشناخته‌ها، بارورکننده تخیل و خلاقیت ذهنی، آفریننده باورها و منش‌های اصیل و آرامش‌بخش قلب و زداینده اضطراب می‌تواند باشد. اگر خانواده‌ها با داستان‌های سازنده و شیوه ارائه داستان آشنا شوند، می‌توانند در لحظه‌های فراغت، به ویژه هنگام خوابیدن کودکان، خواب آن‌ها را شیرین و بخشی از نیازهای ذهنی و روانی آنان را پاسخگو باشند.

داستان برای بزرگ‌ترها نیز ضرورتی همواره است. آن‌جا که طرح مستقیم مسائل تأثیر چندانی نمی‌بخشد، یا مسأله برای مخاطب سنگین و دیرپاب و دیرهضم است، داستان می‌تواند گره‌گشایی کند و دریافت را تسهیل و تسریع سازد. داستان می‌تواند تأمل برانگیز، حرکت‌آفرین و سمت‌دهنده عواطف و اندیشه انسان باشد، و به همین دلیل، اندیشه‌وران و



## ویژگی داستان‌های قرآن

۱. عدم تمرکز در طرح موضوعات و مطالب: موضوعات، چه اخلاقی، چه فقهی، چه تاریخی، چه اجتماعی و غیره، یکجا مطرح و بررسی نمی‌شوند، بلکه در صور مختلف و به تناسب، توزیع و گسترش یافته‌اند. به همین دلیل، هیچ موضوعی را در قرآن نمی‌توان تعقیب کرد که برای فهم آن لازم به خواندن همه قرآن نباشد! این خصوصیت در هیچ کتاب دیگری یافت نمی‌شود. به دیگر زبان، پیوستگی و درهم‌تنیدگی مسائل و موضوعات در قرآن، محقق را وامی‌دارد تا برای دریافت درست یک موضوع، صدها موضوع دیگر را مرور و مطالعه کند.

داستان‌ها نیز در قرآن از همین ویژگی برخوردارند. مثلاً داستان حضرت موسی<sup>۱</sup> اگرچه تقریباً یکجا در سوره قصص ذکر شده است، اما در اکثر سوره‌های دیگر، گوشه‌هایی از آن به تناسب و از دیدگاه و چشم‌اندازی متفاوت مطرح می‌شود. طرح داستان در قرآن، گاه از میانه و با برشی از حادثه انجام می‌گیرد. گاه تنها یکی از حوادث داستان به ضرورت مطرح می‌شود و گاه نیز تنها به خود ماجرا یا شخصیت اصل ماجرا اشاره می‌رود. در این جا برای تبیین دقیق آنچه رفت، به نمونه‌ای روشن از همان شیوه در سوره قصص اشاره می‌کنیم. در این سوره همان‌گونه که اشاره شد، داستان موسی (ع) به تفصیل - نسبت به دیگر سوره‌ها - آمده است.

در آغاز سوره، پس از اشاره به حقیقی بودن داستان، با شروعی دلپذیر به بیان داستان می‌پردازد: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خَفَّتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَاتَخَافِي وَ لَاتَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»: و به مادر موسی وحی (الهام) فرستادیم که کودک خود، موسی را شیر بده و هرگاه نگران و بیمناک او شدی (کشف و کشته شدن به دست مأموران فرعون)، او را در دریا بیفکن و بیمناک و اندوهناک مباش. ما او را به تو برمی‌گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد.

اگر از زیبایی‌های، دقایق

و لطایف بیان داستان که بر

تأثیر داستان

افزوده است

فرزانگان، در حوزه معارف و علوم گوناگون، همواره از این قالب و ابزار موفق و مؤثر، بهره‌جسته‌اند. در ادبیات و فرهنگ جوامع کهن و تمدن‌های درخشان گذشته، همچون یونان، روم، ایران، مصر و... داستان‌های فراوانی می‌توان یافت که جلوه‌گاه باورها، یافته‌ها و گاه آرزوها و آرمان‌های تحقق‌نیافته و احياناً ناکامی‌ها و شکست‌های آن‌هاست. گرچه گاه داستان‌هایی را نیز می‌توان یافت که به انگیزه فریب و تخدیر یا مسخ حقیقت، بافته و ساخته شده‌اند.

قرآن که آخرین کتاب در زنجیره پیوسته کتاب‌های پیامبران در تاریخ است، به مدد داستان و مثل (دو عنصر بنیادین در انتقال مفاهیم) به تفهیم و طرح مفاهیم و مضامین بلند خویش می‌پردازد و گاه غامض‌ترین و عمیق‌ترین مسائل را با طرح یک مثال یا اشاره به داستان، تبیین می‌کند. به همین دلیل هم خود را، «تبیاناً لكل شیء» می‌داند؛ یعنی قرآن، کتابی پیچیده نیست، روشن و صریح است و روشنی و صراحت قرآن عمدتاً با همین دو عامل ایجاد شده است: داستان و مثل.

تردیدی نیست که همین ویژگی، جانمایه عظیم‌ترین و جاودانه‌ترین آثار ادبی ما شده است. در آثار داستانی عارفانه فارسی، حتی مثنوی‌های حکمی و موعظه‌ای (ادب‌تعلیمی)، بهره‌گیری از داستان و مثل، پررنگ‌تر و برجسته‌تر از دیگر عناصر به چشم می‌خورد. «مثنوی» عظیم مولانا، «گلستان» و «بوستان»، «منطق‌الطیر» عطار، در جای جای خود، با طرح حکایت، و یا اشارت و کنایتی به حکایتی، دلپذیرترین و جذاب‌ترین مطالب و مضامین را عرضه داشته‌اند. رمز جاودانگی و گره خوردن این کتاب‌ها با زندگی و فرهنگ جامعه، بی‌ارتباط با این ویژگی نیست. امتیاز بارز این خصوصیت، قابل فهم کردن مطالب و امکان دریافت سریع و صحیح، و ارتباط صمیمی میان نویسنده و خواننده است.

اگر این داستان‌ها و مثل‌ها از آرایه‌های هنری و بیان هنری برخوردار باشند، بهتر و زودتر با ذائقه و روح زیباگرای خواننده پیوند می‌یابند و مطالعه حافظه اجتماعی گواه این حقیقت است. این که از هزاران اثر در تاریخ غنی ادبی ما، تنها معدود آثاری پایه‌بای نسل‌ها و عصرها پیش آمده و دوام یافته‌اند، ناشی از بیان هنرمندانه، همخوانی با نیاز عمیق انسان‌ها و بهره‌وری از همان عناصر نیرومند، مثل داستان است.



بگذریم، داستان ناگهانی آغاز می‌شود. بخشی از حوادث مطرح شده‌اند و بیش از شخصیت اول داستان، یعنی موسی (ع)، شخصیت منفی داستان، یعنی فرعون، و بخشی از خصوصیات او بیان شده است.<sup>۲</sup> این مقدمات - ستم فرعون و نسل کشی او - زمینه‌ای است برای توجیه رفتار مادر موسی و الهام الهی. شنونده، چرایی حوادث را از همان آغاز درمی‌یابد و کشف می‌کند. و به عبارت دیگر، حلقه مفقوده‌ای در زنجیره حوادث وجود ندارد. گاه پس از بیان حادثه یا حادثی از یک داستان، آن داستان رها می‌شود و به داستان دیگری که زمینه‌ساز نتیجه‌گیری گسترده‌تر و تعمیم‌یافته‌تر از یک ماجراست، پرداخته می‌شود. تردیدی نیست که این داستان‌ها به دلیل وجه مشترک در کنار هم قرار می‌گیرند. به هر حال، این شیوه (عدم تمرکز) خصوصیتی قرآنی است و داستان‌هایی که جزئی از قرآنند نیز تابعی از این ویژگی هستند. جالب این جاست که سوره یوسف از این ویژگی مستثناست. یعنی تقریباً تمام داستان به صورت یکپارچه به ماجرای یوسف و پدر و برادرانش می‌پردازد و در نهایت، با نتیجه‌گیری پایان می‌پذیرد. اما این بدان معنی نیست که نام یوسف در خارج از سوره یوسف ذکر نشده باشد، بلکه به صورت گذرا - نه تفصیلی - به او اشاره شده است.<sup>۳</sup>

۲. حقیقی بودن داستان‌ها: قرآن خود بر این نکته

تصریح و تأکید دارد که این داستان‌ها حقیقی هستند.

و پرداخته تخیل و ذهن و به عنوان افسانه و

«اساطیر» نباید قلمداد شوند. داستان‌ها

«واقعیت» داشته‌اند و اکنون نیز

«حقیقت» آن‌ها عرضه می‌شود،

بی هیچ پیرایه و افزودن یا

کاستن و حذف کردن. در آیه ۳ سوره قصص می‌فرماید: «تتلوا

علیک من نبأ موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون.»

حتی چنین نیست که داستان واقعبندانه باشد، اما تخیل

نیز با آن در آمیخته و به ضرورت، در مواقع و شرایط خاصی،

داستان را پرورده و پرداخته و بارور ساخته باشد؛ هر چه گفته

می‌شود، عین واقعیت است؛<sup>۴</sup> واقعبندی نمادین از حقیقت

و آیتی برای همیشه حیات انسان. داستان‌های قرآن، سنگ

نشان راه و سرانگشتی به سوی جاده‌اند. داستان،

«عرضه گاه» عوامل پیروزی یا شکست انسان و

«عبرت گاه» چشم‌هایی است که به

جست و جوی «راه» پرداخته‌اند.

داستان‌ها یا برش داستان‌ها،

تابلوهایی هستند از سیمای

انسان و کوششی تا پرده‌ای

و گوشه‌ای و زاویه‌ای

از منش و حالات

و رفتار

انسان‌ها

قرآن



و جامعه‌ها در شرایط و اوضاع گوناگون نشان داده شود.

۳. شخصیت‌های قرآن در داستان‌ها تیب‌های متفاوت اجتماعی هستند: در داستان‌ها، گاه از پیامبران (آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و ...) گاه مردم و اقوام (بنی اسرائیل، اصحاب سبت، عاد و ثمود، و ...) زنان (آسیه، مریم، زن لوط، زن نوح، زلیخا و ...) مشاغل مختلف اجتماعی (نجار، چوپان، سنگتراش، غواص، بنا و ...) و حتی جز انسان (جن و ملک) سخن رفته است. بیش‌ترین نقش از آن انبیاست و کم‌تر از همه جن و ملک.<sup>۵</sup>

سیمای این شخصیت‌ها گاه مثبت و گاه منفی است. حتی گاه از مؤاخذه انبیا (آدم و یونس و ...) سخن دارد و یا از انحراف زنان (همسر لوط و همسر نوح) و گاه انحراف قوم و جامعه (بنی اسرائیل و عاد و ثمود). گاه نیز به ترسیم سیمای مثبت و درخشان زنان (آسیه و مریم) و افراد (حبیب نجار، چوپان دقیانوس) و گاه دسته‌ها و گروه‌ها، مانند ربیون<sup>۶</sup> می‌پردازد. در تمامی این داستان‌ها، دو نکته همواره مورد نظر است: یکی این که «انذار و تنبیه»

مهم‌ترین تکیه‌گاه داستان است و طرح داستان برای هشدار و بیدارباش فرد یا جامعه، برای اجتناب از مسیر انحرافی و انحطاط‌آفرینی است که اقوام و ملل گذشته پیموده‌اند و می‌توان گفت اغلب داستان‌ها به طلوع و غروب تمدن‌ها پرداخته‌اند. نکته دیگر این که انسان موجودی محکوم نیست، بلکه انتخابگر است و می‌تواند در سیاه‌ترین و تیره‌ترین فضا و شرایط، زیستی سالم و منش و اندیشه‌ای پاک و فرهیخته داشته باشد (زن فرعون) و یا در بهترین فضا و موقعیت، آلوده و تبهار باشد (همسر لوط).

۴. داستان‌های قرآن نه برای سرگرمی (لهو و لغو) است و نه پر کردن خلأ زمانی: آنچه در بسیاری از داستان‌های کهن و فراوان‌تر از آن، در داستان‌های امروزی می‌توان یافت، فقدان هدف‌های متعالی و ارجمند در بیان داستان است. در قرآن داستان‌ها ابزاری هستند برای دستیابی به این هدف‌ها:

الف) عبرت گرفتن: «لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب» (سوره يوسف، آیه ۱۱۱). عبرت به معنی «عبور کردن» از سطح به عمق، از ظاهر به باطن و از پوسته به مغز است. قرآن بر این نکته تصریح می‌کند که سرگذشت اقوام گذشته عبرتی است برای آنان که با آباد کردن دنیا و به قیمت عمران و آبادانی زندگی مادی، به تخریب و ویرانگری ارزش‌ها و منش‌های والای انسانی می‌پردازند.<sup>۷</sup> گاه نیز از «عبرت» با مفهومی نزدیک به آن، یعنی «تفکر» یاد می‌کند.<sup>۸</sup>

ب) در پی عبرت گرفتن، هدایت و رحمت و تصحیح مسیر زندگی مطرح می‌شود. در ادامه آیه ۱۱۱ سوره يوسف آمده است:

«ما كان حديثاً يفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل كل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون»: این داستانی دروغ‌پرداخته نیست، بلکه تأییدی است بر آنچه روی داده و تفصیل هر چیزی، و هدایت و رحمتی است برای ایمان‌آوردگان.

ج) داستان‌های قرآن برای آرامش و ثبات قلبی است. داستان می‌تواند درمان اضطراب‌ها،



نگرانی‌ها و ترس‌های انسانی باشد. بی‌دلیل نیست که امروزه «داستان درمانی» روشی برای حل اختلالات روانی و رفتاری محسوب می‌شود. شاید مطالعه سرگذشت کسانی که در کشاکش هزاران موج و خطر، ره به ساحل برده‌اند و خطرگاه‌ها را به مدد ایمان و بصیرت پشت سر نهاده‌اند، به رهپویان، قوت قلب ببخشد تا خود را تنها احساس نکنند و «راه» را ناپیمودنی نینگارند. احساس این که «راه»، پیش از ما «رهروانی» پیروز داشته‌است، باعث می‌شود که گام‌ها استوارتر برداشته‌شود و مقصد نزدیک‌تر و روشن‌تر گردد. جز این، انسان درمی‌یابد که در جهان عمل و عکس‌العمل به سر می‌برد و هیچ تلاشی بی‌ثمر و هیچ جنایتی بی‌عقوبت نخواهد ماند. بارها در قرآن به پیامبر گوشزد می‌شود که پیش از تو نیز رسولانی آمده‌اند که رنج برده‌اند و پس از تو نیز این سنت الهی هست که بی‌تحمل رنج، راهی به مقصد ختم نپذیرد. پس داستان‌های قرآن از این نظرگاه، ابزاری برای آرامش و ثبات قلب محسوب می‌شود:

«و كَلَّا نَقْصَ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَبَتْ بِهٖ فُؤَادُكَ وَ جَاءَكَ فِی هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ» و هر کدام از قصه‌های پیامبران را که بر تو می‌خوانیم، با آن دلت را استوار می‌داریم و در این قصه‌های حق، تو را و مؤمنان را موعظه و یادی است.

۵. خوارق عادات و معجزات: در کم‌تر داستانی از قرآن است که ردیابی از معجزه و خارق عادت نباشد: تکلم سلیمان با پرندگان، آوردن تخت بلقیس، شکافتن نیل، باریدن باران خون و قورباغه و... از آسمان بر بنی اسرائیل، توفان نوح، گردباد و زلزله و وزش بادهای سخت بر قوم عاد و ثمود، و سرانجام سرکوبی اصحاب فیل و نمونه‌هایی از این دست که گاه استخوان‌بندی داستان را تشکیل می‌دهند.

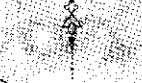
البته طرح هیچ داستانی برای مطرح کردن خوارق عادات نیست، بلکه همه این‌ها نیز به عنوان «آیت» معرفی می‌شوند؛ یعنی ابزار و اسبابی هستند برای عبرت، موعظه، معرفت نسبت به خدا و یا نشان دادن سرانجام دردناک ستمگران و پدیدآوران در تاریخ. عناصر فرامادی در اساطیر نیز وجود دارند. ویژگی‌هایی همچون رویتن بودن اسفندیار و آشیل یا کمک سیمرغ به رستم در هنگامه به بن بست رسیدن پهلوان، شبیه به این معجزات و خوارق عادات هستند، با این همه، مقوله معجزه را هرگز نباید با این امور قیاس کرد.

۶. داستان‌های قرآن، از جنایت‌ها، عشق‌ها، خیانت‌ها

و رخدادهای غیراخلاقی و ضد ارزشی سخن دارد، اما سعی می‌کند به این مسائل با اشاره و نماد نزدیک شود، نه با ارائه جزئیات به گونه‌ای توصیفی و تصویری: نمونه‌ای زیبا و جالب از این ویژگی را در فرار حضرت موسی از مصر و رفتن به سوی مدین می‌توان یافت. موسی، خسته و کوفته، گرسنه و عطش زده، در سایه‌سار درختی آرمیده‌است. ناگهان متوجه می‌شود عده‌ای بر آب مدین هجوم آورده و آب را به حیوانات خود می‌دهند، اما در آن طرف، دو زن با زحمت بسیار می‌کوشند گوسفندان خود را از فرار کردن و رفتن به سوی آب بازدارند. تنهایی و تفاوت رفتار این دو زن و کار سنگین شبانی که بر عهده دارند، توجه موسی را جلب کرد. جلو رفت و از آن‌ها پرسید: «کار شما در این جا چیست؟» از زبان قرآن بشنویم: «و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدِیْنٍ وَ جَدَّ عَلَیْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ جَدَّ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا؟»

و این آغاز آشنایی موسی با دختران است. تا این جای ماجرا، هیچ‌گونه تحریک و صحنه‌سازی عاطفی و هیجان‌انگیز وجود ندارد. دختران خود را معرفی می‌کنند: «قالتا لانسقی حتی یصدر الرعاء و ابونا شیخ کبیر». «تقدیم و تأخرهای قرآن بی‌دلیل نیست؛ این که دختران ابتدا عمل خویش را توجیه می‌کنند و سپس انگیزه اصلی چوپانی را پیری پنهان معرفی می‌کنند، جای تأمل دارد. تفاوت دختران به لحاظ اعتقاد به ارزش‌ها و تربیت ویژه مذهبی که دارند، برای موسی آشکار می‌شود و دختران در حقیقت خود را این گونه به موسی می‌شناسانند. البته این شیوه‌ای از شناسایی است که به گونه‌ای طبیعی پیش می‌آید. بسیاری رخدادهای درونی در این جاناگفته می‌مانند.

موسی جوانمردانه گوسفندان ایشان را آب می‌دهد: «فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ اِنِّی لَمَّا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٍ». «پس از سیراب شدن گوسفندان، موسی بی‌اعتنا به سایه بازمی‌گردد و از خدا غذایی برای رفع گرسنگی می‌طلبد. دختران می‌روند و موسی را «در خویش» با خاطره‌ای دلپذیر همراه می‌برند. این از نکاتی است که پرداخت به آن در یک اثر هنری مذهبی، بدون شک کار بس پیچیده‌ای است. پرداختن به چنین موضوعاتی، با حفظ موازین عفت و اخلاق و ارزش‌های متعالی، آن هم در جامعه مذهبی که به دلیل حریم‌ها، نزدیک شدن به آن‌ها غیر ممکن است و در صورت پرداخت، با ناکامی و درهم شکستن حرمت‌ها و ارزش‌ها قرین



می گردد، دشوار است. دقت در نحوه پرداخت قرآن کریم به این موضوع و اشارات و مرز بین اشارات و وقایع عینی که در پشت آن حضور دارد، می تواند برای هنرمندان بسیار مؤثر باشد.

دختران رفتند، اما پس از مدت کوتاهی یکی از آنها بازگشت. در تصویر قبلی که دختران نشان داده شدند، نحوه معرفی آنان با خودداری از ورود میان جمعیت و تربیت آنان زیر نظر پدری پیامبر بود، اما اینجا نحوه معرفی کاملاً تغییر کرده است. این یکی از دختران است که می آید. چگونه؟ قرآن می توانست به نحوه راه رفتن او اشاره نکند. آن وقت ما می توانستیم همگونی جلدی را شرح به او بزنیم. موسی خسته و کمرسته و چشم به راه خداست که ناگهان دختر را می بیند که به سوی او می آید. آیا پشت این تصویر، در دل موسی چه احساساتی بیدار می شود؟ کسی نمی تواند درباره دختر تصویری کم و بیش به دلخواه، در ذهن ایجاد کند. قرآن کریم از همان آغاز با اشاره به راه رفتن دختر، فضای داستان را در حریمی از عفاف و تقدس فرومی برد و به گونه ای اجازه نمی دهد که در شخصیت دختر چیزی از این عفت و پاکدامنی، به

داستان های قرآن، از جنایت ها، عشق ها، خیانت ها و خدادادهای غیر اخلاقی و ضد ارزشی سخن دارد، اما سعی می کند به این مسائل با اشاره و نماد نزدیک شود، نه با ارائه جزئیات به گونه ای توصیفی و تصویری

جست و جوی خصوصیات متضاد آن باشد: «فجاءته احدهما تمشی علی استحياء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیته لنا.»<sup>۱۲</sup>

این همان دختری است که موسی در ذهن او خاطره ای از خود باقی گذاشته و اینک «تمشی علی استحياء»، بر هودجی از وقار و حیا به سویش بازمی گردد. این تمهید یک ازدواج است و ترسیم عشقی پنهان در هاله ای از تقدس و اشارات لطیف و بدیع. شاید یک داستان نویس امروزی که پروای قلم و نوشتن نیز نداشته باشد، در ترسیم این لحظه به «صورت گل انداخته از شرم دختر» اشاره می کرد، اما قرآن شرم را در گام های دختر توصیف می کند نه در سیمای او! بی آن که از دست و پا گم کردن توصیفی و نشانی باشد. همین دختر که اینک موسی را به خانه می خواند تا پاداشی از پدرش دریافت کند، همان است که بعدها به پدر پیشنهاد می دهد: که «قالت احدهما یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین.»<sup>۱۳</sup> در پس این جمله چه خواهش و تمنایی نهفته است؟ او درست بر دو چیز انگشت نهاده است: ۱. نیاز، نیاز شعیب به انسانی قوی؛ ۲. نیاز او به انسانی امین و قابل اعتماد. ترتیب این صفات نیز زیرکانه و معنادار است و چگونه ممکن است پدری زیرک و هوشیار همچون شعیب در نیابد!

معلوم می شود آنچه ذهن و دل دختر را مشغول داشته، همین است؛ قوی و امین بودن. و آیا این محبوب و مطلوب همه زنان نیست، آن گاه که به مرد می رسند و همتای خویش را جست و جوی می کنند؟

می بینیم همه چیز تنها با ایما و اشاره و ایجاز می آید، در بیانی همه اعجاز. در این بیان، بدون این که به ورای این اشاره پرداخته شود و ذهن و روح خواننده را در کشش های عصبی یا هیجانی فروبرد و بدون این که در این میان قدسیت مقام دختر و قدسیت رابطه، در مظان تزلزل قرار گیرد، خواننده همه چیز را درمی یابد و روح او تا فرازهایی برین به پرواز درمی آید.

سوره یوسف نیز از همه خشونت و جنایتی که در آن تصویر ارائه می شود، تصویر آرام، بسیار متین، بدون کشش عصبی، بدون تغییر لحظه به لحظه در حالات و حرکات این دو طرف. اما این تصویر را در تکان دهنده ترین حالات و سحنه ها مطرح می کند. دست



خواننده را می‌گیرد و به فضای جنایت می‌برد بر سر چاه. عده‌ای مرد قوی و خشن که حسادت، تمامی عواطف انسانی آن‌ها را نابود کرده و به گرگ درنده تبدیلشان ساخته است، در فضایی مخوف بر سر چاهی عمیق، بر سر بچه‌ای کوچک ریخته‌اند. دارند لختش می‌کنند و بچه در وحشت و شگفتی، التماس می‌کند؛ از این برادر به آن برادر. او انتظار دارد به جای پدر به او ابراز علاقه کنند، او را به سرگرمی و خوراکی تدارک ببینند و... اینک برهنه‌اش ساخته‌اند. کتکش می‌زنند و هیچ‌کس برای یاری نیست. یوسف به خارها دست می‌زند. دامن برادران را می‌چسبد و به چاه تاریک و وحشت‌انگیز نگاه می‌کند. یوسف ضجه می‌زند، برادران را یکایک صدا می‌زند و آن‌ها را با چشمان سرد و از حدقه درآمده که بارقه‌ای از انسانیت و ترحم در آن نیست، به سوی چاهش می‌رانند و بالاخره موفق می‌شوند و بیان قرآن: «فلما ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجبّ وأوحينا إليه.»<sup>۱۴</sup>

پشت این تصویر متین که با شرم بسیار به پرداخت یک فاجعه انجامیده است، چنین لحظاتی خشن و پراز کشش عصبی نهفته است. قرآن سعی می‌کند، در حین درگیری این انگیزه و این حرکات، با ارزش‌های والای خود به اشاعه ارزش‌های سوء و زشت، و شر و باطل گرفتار نگردد و عمده ظرایف در همین چگونگی طرح ماجرای غیراخلاقی است.<sup>۱۵</sup> قرآن بنا ندارد اعصاب را تهییج کند و از کشش‌های عصبی و هیجانی برای خود کسب خواننده و بیننده کند. قصد قرآن پرده‌برداری از عواقب یک حس ویژه نفسانی و روحی و آثار آن است.

زیباتر و دقیق‌تر این جاست که قرآن به بقیه ماجرا نمی‌پردازد. نمی‌گوید در عمق چاه تاریک و مخوف بر یوسف چه گذشت. تنهایی، مبهم بودن آینده، جسمی که زخم‌خورده و برهنه است و برادرانی که بر فراز چاه راهی برای پوشاندن جنایت خود نمی‌جویند و پدری که منتظر است، از هیچ کدام سخن نیست. «فلما ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجبّ وأوحينا إليه لتبئتهم بأمرهم هذا وهم لا يشعرون»: هنگامی که او را بردند و در بن چاه افکندند، به یوسف وحی نمودیم که قطعاً آن‌ها را متوجه کار زشتشان خواهیم کرد، درحالی که این‌ها نمی‌دانند. سخن از نجابت یوسف نیست تا ماجرا یکجا تکلیفش

تعیین شود؛ نه، سخن از سرنوشت «جنایت» است و عاقبت جانیان و این از لطایف داستان‌های قرآن است. به هر حال، شیوه پرداخت داستان، معرفی شخصیت‌ها، لحن و سبک بیان حادثه‌ها، جدال‌ها و فضای کلی داستان، پرجاذبه و پرکشش، اما به دور از آفرینش کشمکش‌های عصبی و هیجانی است. شناخت زیبایی و شکوه داستان‌پردازی در قرآن، میدانی فراخ‌تر از این نوشته اندک و نارسا دارد. باید با نگاهی دقیق‌تر در تک‌تک داستان‌های قرآن به تأمل استاد و «یافته‌ها» را در معرض نگاه و اندیشه نسلی قرار داد که می‌خواهند عمیق‌تر بدانند، عمیق‌تر بیندیشند، عمیق‌تر بنویسند و عمیق‌تر زندگی کنند.

جز این با الهام از قرآن باید داستان را جدی‌تر گرفت و از این قالب ارجمند برای انتقال مفاهیم و تزییق ارزش‌ها، بیش‌تر بهره گرفت که ذکر بیش از ۲۰۰ داستان در قرآن که حدود سه چهارم قرآن را در بر می‌گیرند، نشان‌دهنده تأثیر و نفوذ و کارایی داستان است. داستان‌ها، آینه زندگی و اصلاً خود زندگی هستند، و مگر می‌توان در اندیشه بهتر زیستن بود و داستان‌ها را نادیده گرفت؟

#### زیرنویس

۱. نام حضرت موسی ۱۳۶ بار در قرآن ذکر شده و به سرگذشت هیچ پیامبری همراه با نام او، این همه اشاره نشده است.
۲. مثلاً به استکبار فرعون (آن فرعون علفی الارض) و آفریدن تفرقه و شکاف در جامعه (و جعل اهلها شیعاً) و کشتن فرزندان پسر و رها کردن دختران (یذبح ابناهم و یستحیی نساہم) اشاره شده است.
۳. سوره انعام، آیه ۸۴ و سوره غافر، آیه ۳۴.
۴. آیه ۱۱۱ سوره یوسف تصریح دارد که: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الابواب ما کان حدیثاً یفتیرون...» یعنی این داستان‌ها افترا و دروغ و پرداخته تخیل نیستند.
۵. از جن در داستان‌های سلیمان چند بار یاد شده است. یک سوره در قرآن نیز تحت همین نام آمده است. در آیاتی چند نیز از نقش منفی جن یاد می‌شود. از ملک نیز در خلقت انسان، مرگ و... یاد شده است. داستان هاروت و ماروت بر حسب آنچه تاکنون گفته شده است، داستان دو ملک نیست و اسرانیلیات با آن سخت در آمیخته است. برای توضیح و تصحیح آنچه تاکنون شنیده شده است، به تفسیر ارزشمند المیزان مراجعه شود.
۶. سوره روم، آیه ۹.
۷. همان.
۸. سوره اعراف آمده است: «فاقصم القصص لعلمهم یتفکرون.»
۹. رهنورد، زهرا. «هنر و زیبایی در قصص قرآن» (قصه یوسف)، کیهان، یکشنبه ۲۵/۸/۱۳۶۵.
۱۰. سوره قصص، آیه ۲۳.
۱۱. همان، آیه ۲۴.
۱۲. همان، آیات ۲۳ و ۲۴.
۱۳. همان.
۱۴. سوره یوسف، آیه ۱۵.
۱۵. زهرا رهنورد، پیشین.

